

سلسلہ مباحث اخلاق و عرفان (۴)

سفر بہ کعبہ جانان

ایمان

توشہ سالک

تقریرات

استاد علی اللہوردی بھانی

سرشناسه

: الله وردیخانی، علی، ۱۳۰۱ -

عنوان و نام پدیدآور

: ایمان، توشه سالک/علی الله وردیخانی.

مشخصات نشر

: تهران: توسعه دانش، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری

: ج۶؛ ۱۱/۵×۲۱/۵ س.م.

فروست

: سلسله مباحث اخلاق و عرفان؛ ۱.

شابک

: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷۲-۴-۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۵-۸: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۰-۲: ج. ۲:

: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۶-۵: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۷-۲: ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۰-۴: ج. ۴:

: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۸-۹: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۹-۶: ج. ۵: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۷-۲۰-۶: ج. ۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت

: چاپ قبلی: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۱.

مندرجات

: ج. ۱. عظمت انسان و ضرورت سلوک- ج. ۲. شریعت و

طریقت در فقه اسلامی- ج. ۳. ایمان، توشه سالک- ج. ۴.

توبه، رافع موانع و عوایق- ج. ۵. رفع دو عایق اولیه در

سلوک- ج. ۶. زهد و استقبال از شداید.

: آداب طریقت

موضوع

: عرفان

موضوع

: ۱۳۹۵ س ۷ الف ۳/۳ BP۲۸۸

رده بندی کنگ

: ۲۹۷/۱۴

رده بندی دیوپی

: ۴۱۹۳۶۸۵

شماره کتابشناسی ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

عنوان • سلسله مباحث اخلاق و عرفان (۶)

ایمان، توشه سالک

تالیف و تدوین • علی الله وردیخانی

ناشر • توسعه دانش

نوبت چاپ • اول، ۱۳۹۵

تیراژ • ۱۵۰۰ جلد

قیمت • ۳۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، ساختمان ۳۱۰، طبقه زیر همکف

تلفن: ۶۶۴۱۵۴۵۹-۶۰

سایت: www.elmo-danesh.ir

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	مقدمه
۱۷	ایمان، توشه سالک
۱۷	ایمان، نمو بذرهاى الهی
۱۹	علائم از ایمان
۲۱	حسن فعلی و حسن فعلی
۲۵	رور بیدار
۲۷	سرچشمه قلمی و قلمی
۲۸	افول نور ایمان
۲۹	ایمان ظاهر و ایمان باطن
۳۲	کفر جلی و کفر خفی
۳۳	شرك جلی و شرك خفی
۳۴	فرنگرایی، دید مشرکانه
۳۷	ضرورت صدق
۴۱	اخلاص و رفع حجابات
۴۷	فهرست آیات
۴۹	فهرست احادیث
۵۱	گزیده منابع و مأخذ
۵۳	فهرست مجلدات سفر به کعبه جانان

پیشگفتار

کتاب حاضر بخشی از مجموعه تقریرات استاد فقید جناب علامه اللهوردینخانی در طی نیم قرن گذشته است که در جلدات تدوینی خویش بیان فرموده‌اند.

این گنجینه رزشمند از حقایق عالیه دین مقدس اسلام، سالیان سمانی از دسترس عموم به دور بوده تا این که در سالهای اخیر توسط مؤلفین ایشان، تنظیم و به توفیق الهی برای استفاده شیفتگان محنت اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) به زیور طبع آراسته شده به امید آن که مقبول پیشگاه حق واقع گردد.

ضمن سپاس و قدردانی از زحمات طاقت فرسای معظم له، از این که در زمان حیاتشان اجازه تدوین و تنظیم این مجموعه را یافته‌ایم به درگاه الهی شکرگزاریم؛ پیشاپیش از هرگونه سهو و خطای احتمالی به همتا نام یادداشت برداری یا تنظیم و بازنویسی مطالب، پوزش می‌طلبیم. امید است که خوانندگان محترم بالاخص صاحب نظران و اهل فضل با نظرات عالیه خود ما را در چاپ‌های بعدی این آثار یاری فرمایند.

مقدمه

شکر لایتناهی خداوند را سزااست که وجود هر موجودی نتیجه جود اوست و هر موجودی حمد و ثناگوی او «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا بِحَقِّهِ يَخْفَىٰ» خداوندی که نقیض نفوس بر صحیفه عدم رقم زد و آب حیات معرفت را در ظلمات صفات بشریت تعبیه کرد «وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ». تشنگان طلب را به قدم صدق، سلوک آن ظلمات صفات بشریت مشایق کنید و به عنایت بی علت، خضر صفتان سوخته دل از آتش عشق را به سرچشمه آن آب حیات معرفت رسانید.

دروود نامحدود بر ارواح مقدس و بی دنس حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ» بالاخص قافله سالار قوافل حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ

مقصود از آفرینش، وجود انسان است و هر چیز را که وجود است از دو عالم، به تبعیت انسان است. مراد از آفرینش انسان، کمال معرفت به ذات و صفات باری تعالی است و چنین معرفت تنها از انسان به ظهور رسد، انسانی که دارای روح پاک شود.

آنچه مکشوف نظر روح است از معانی غیب، قابل نقصان نیست زیرا که نظر چنین روح به مدد نور خدا مؤید است «إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». اما آنچه روح از معانی در تصرف وهم و خیال

بین است که روح را محبت از جمله صفات او سابق آمد و این به نسبت یف «يُحِبُّهُمْ» بوجود آمده و گرنه کسی به مقام «يُحِبُّونَهُ» نرسد روح را هیچ صفتی نیست که پیوندی با قدم داشته باشد. مگر محبت و در این اسرار بسیار است. حضرت داوود علیه السلام پرسید: «يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ» فرمود: «كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًا فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَهْرَبَ».

روح انسانی به جهت اضافت «مِنْ رُوحٍ» اشراف، کاینات گشت و مورد تکریم خاص الهی؛ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی انسان محمول عنایت است. ما عاشق و معشوق یکدیگریم، آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ما افتد، نه ما را با دیگری و نه دیگری را با ما افتد. بار ناز معشوقی معشوق، عاشق تواند کشید و بار ناز عاشقی عاشق، معشوق تواند کشید.

خواست عاشق معشوق را پیش از خواست معشوق عاشق را نیست، بلکه خواست معشوق مقدم بر خواست عاشق است. زیرا عاشق پیش از وجود خود مرید معشوق نبود، ولی معشوق پیش از وجود عاشق، مرید او بود. عشق عاشق را تار از «يُحِبُّهُمْ» آمد و پود «يُحْيُوْنَ». سر رشته این حدیث از اشارت «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَهْرَفَ» برخاست.

گنجینه در تعبّد، انس و جن و ملک شریکند ولی انسان در قبول حمل بار معرفت در میان خلایق ممتاز گشت «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ، هَمَّهَ از قبول آن امانت امتناع ورزیدند اَلَا إِنَّا نَحْمِلُهَا إِنَّا كُنَّا كَاشِفِينَ» کشیدن این بار معرفت را امانت، بهر تنها انسان را سزااست.

انسان است که دل از مرآت جمال‌نمای الوهیت گشته «خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِي» در آئینه الهی است و هر دو عالم، غلاف این آئینه. اگر آئینه را انسان به کمال مرتبت صفای خود برسد، می‌داند که او کیست و بهر چه آمده است و این همه کرامت و فضیلت به چه علت است. این همه حضرات انبیاء که آمدند، کار نوی بدین عالم نیاوردند و خبر نوی در سینه تو ننهادند، بلکه آنچه را که در سینه تو نهاده بودند بجنبانیدند، و آنچه را که بر تو به ودیعه نهاده بودند ترا به سوی آن خواندند «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهَ».

ای انسان که نسخه کامل نامه الهی تویی، ای آئینه جمال الوهیت که آنچه در عوالم است بیرون از تو نیست، هر چه خواهی از درون خود بخواه که مطلوب حقیقی و یار ازلی آنجاست. اما تا آئینه دل آدمی به کمال مرتبت صفای خود

رسد، مهالک و مسالک بسیار باید قطع نمود و آن جز سلوک بر شریعت و حقیقت و طریقت نیست.

البته شریعت و طریقت یکی است و آن تعالیم اسلام است. طریقی جز تعالیم اسلام یافت نمی‌شود که انسان را به سعادت رساند. شریعت عین طریقت و طریقت عین شریعت است؛ لذا تقسیم علمای دین به علمای شریعت و طریقت، بی‌موضوع و بی‌اساس است.

علم شریعت هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، و هم مبدأ عمل است به وجهی و هم غایت عمل است به وجه دیگر. پس اول، ایمان و علم به شریعت است و آخر، ایمان و علم به شریعت، متها تفاوت آنها از زمین تا آسمان است. اول قشر است و مجاز، آخر لب است و حقیقت. زیرا تعالیم اسلام جامع تمام فضایل و دارای کل کمالات و سرچشمه هدایت است.

مرید صادق و سالک عاشق از سر صدق و تائیدی نه از سر هوی و تمنی مطالعه کند. در این مقام او می‌داند که کیست و از کجا آمده و چون آمده است به چه کار آمده و کجا خواهد رفت، مقصود او چیست و هدف او چیست و معلوم گرداند روح غلوی را در خاک سفلی کشتاید چه حکمت دارد و باز مفارقت و قطع تعلق آن از قالب چه سبب است و بار دیگر نشر آن در حشر با کثوت قالب بهر چیست. در این صورت از زمرة **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** بیرون آمده و به مرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** رهایی یابد و به ذوق و شوق قدم در طریق حق نهد؛ آنچه را

در نظر آورد به قدم آورد که ثمره نظر، ایمان است و ثمره قدم، عرفان.

کعبه وصال را هم مانند کعبه صورت از هر جهت راهی است «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». مراحل این طریق را به ارادت و شوق و محبت توان پیمود. اما عشق به مقام تحقق نرسد مگر این که عاشق مطیع و مُنقاد بعض فرمان معشوق شود «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».

این مومق کسی را سزااست که با تزکیه و تصفیه، مراتب معرفت نفس خود را به کمال رساند و در منطقه جاذبه الوهیت قرار گیرد، و در دریای عشق محبوب ازلی و عقل کلی مستغرق شود، حوشتن را به شعله شمع ازلی زند و وجود انسانی را تبدیل به آتش نماید. در این مقام است که آتش بر او و کسانی که پیرامون آتشند مبارک است «أَنَّ بُرُكَاةً مِّنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا».

مجدوب سالک هم عاشق است و هم معشوق و هم عشق. چون عوارض از بین رود، دوگانگی برنیزد یگانگی پدید آید، جای کثرت را نور وحدت و یگانگی گردد. کثرت که امری است موهوم به نسبت معرفت از بین رود و صف روحانی و معنوی جز رفتن از کثرت به وحدت یا از نکات به معرفت نیست. این مقام از آن سالکانی است که به مرتبه اعلای توحید یا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» رسیده‌اند، از خود فانی شده و به او باقی گشته‌اند.

آری تا وجود و هستی مجازی باقی است، از وجود و هستی حقیقی نمی‌توان در حد اعلی برخوردار شد مگر به

قدر آنچه از هستی مجازی کاسته شود. همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء در تحقق این هستی کوشیدند و همه هستی بشری را فدای عشق معشوق نهادند. لکن از هر یکی نیم سوخته و سایه‌ای باقی ماند، اما حضرت محمد (ص) هستی خود را در آتش عشق معشوق خود در شعله جمال ازلی به کلی بسوخت.

تفاخر سایر حضرات انبیاء این بود که مقام سروری، پیشوایی، قافله‌سالاری و دلیلی دارند، اما حبیب خدا (ص) می‌فرمود: *نصیبه من در بی نصیبی است، کام من در ناکامی است، اراد من در نامرادی است، هستی من در نیستی است، توانگر و مخر من در فقر است «الْفَقْرُ فَخْرِي»*. چه عاشق باید پیش معشوق دست خالی رود. ای عاشق خدا، راه تو راه حدّ اعلای عشق است. این راه را به نیستی باید رفت، سروری و پیشوایی، همه هستی است.

سالک باید بداند که مبدأ و منشأ این حرکات الهی، اراده الهی است. اراده تخم جمله سعادت است و این صفت نه از صفات انسانیت که پرتوی از انوار صفت مریدی خداست، تا حق تعالی با این صفت در روح بنده‌ای تجلی کند. آن بنده مرید نخواهد بود. ابتدا این نور چون شرر آتشی است که در خرقه افتد که اگر آن را به کبریتی برنگیرد و به هدیه‌ای خشک مدد نکند، روی در خاموشی کلی نهد و به مَکَمَن غیب رود و آن مدد جز تعلیم اساتید الهی نخواهد بود *«الْشَّيْخُ فِي قُوِيهِ كَالنَّبِيِّ فِي أَمِيهِ»*.

سخن عارفان، دواعی شوق و بواعث طلب در دل طالبین پدید می‌آورد و شرر محبت در باطن ایشان مشتعل

می‌سازد، خصوصاً که از منشأ نظر عاشقان صادق و کاملان مُحَقِّق صادر شود. کلام ایشان قلیل الحجم است و کثیر المعنی، جام جهان‌نماست و میرآت جمال‌نمای، هم استفادت مُبْتَدِی ناقص را شامل است و هم إفادت مُتَهَبِی کامل را. لکن بی‌خبران را از دولت این حدیث بهره‌ای نیست و ندانند که قفل سعادت ابدی به کدام کلید گشوده می‌شود.

معتون و مغرور این راه کسی که پندارد با اتکاء به خود را به قدم بشری طیّ تواند کند، غافل از این که راه کعبه صورت را به میل نتوان رفت تا چه رسد طی مراحل کعبه وصال به ملک تعالی در جستجوی استاد کامل بپا خیزد اگر در مشرق دشان ندهد به مغرب رود. او واقف است که حصول حقیقت به واسطه علمای عرفا و مرشدین کذایی ممکن نیست که ایشان همه در مقام آسایشند و در بند آرایش، نه ایشان را از عرفان حقیقی و نه از ایقان اثری.

آری حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بی‌خبران نتوان یافت که آنان از مخدولان درگاه حقد، اگرچه ظاهراً خود را به لباس سلام راسته‌اند ولی باطناً لباس کفر در بر کرده‌اند. عاقبت کردار بی‌ایمانان و ریاضات و مجاهدات بی‌معنی ایشان «تَصَلِّیْ ثَاراً حَایِیَةً» است، لکن عاقبت آن مردان الهی که خورشید اسلام بر دل آنها می‌تابد و باد کرامت از پرده عنایت بر سرای تقرب ایشان می‌وزد «فِی جَنَّةٍ حَایِیَةٍ» است.

دروود بر ارواح پاک و مقدس اولیاء که پس از رهایی از این خاکدان و وصول به مقام قرب محبوب و کسب استحقاق غنودن در حریم عزّت در زیر آتش عشق خدایی، ترک آن

بارگاه صفا گفته و به زمین برگشته‌اند و از نو خود را به زندان تاریک و تنگ تن خاکی انداخته‌اند، تا گم‌گشتگان بیابان غفلت و جهالت را هدایت نموده و از گرداب بدبختی و نابینایی نجات داده و به سرمنزله مراد رسانند.

درود بر دل‌باختگان شاهد عشق خدایی که کشته شدن در دست مردمان بی‌دل را، عین سعادت و فیض آسمانی شمرده‌اند و انواع شکنجه و آزار و رنج و درد را تحمل کرده، لَئیک گویان جام شهادت را از دست دیوسیرتان گرفته و سرکشیده‌اند تا بشر را به غیرت و همت درآرند و پرده‌های غفلت را از پیش چشم بصیرت ایشان بردارند و آتش عشق خدایی را بر دل او رده‌ایشان برافروزند.

سلام بر درویش بی‌انتها بر خاتم دایره کمال، حضرت محمد (ص) و اهل بیت طاهرین او، آن پیشتازان محبت و گواداران حمد و معرفت. - ایما به حق آنان ما را به وصال خویش موفق فرما.